

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَی اللّٰهُ عَلَی سَیْدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

تا این جا در مقدمات مقدمه واجب، مقدمات بحث بود و هنوز راجع به اصل بحث مقدمه واجب که آیا ملازمه در کار هست یا نه، بحثی نشده است. از این جا به بعد آخوند وارد اصل بحث می شود.

لازم به تذکر است که: قبل از آن که ما وارد دلیل بشویم و ادله قائلین به ملازمه را ملاحظه کنیم، ببینیم اگر ما در مسئله مقدمه واجب به حالت شك و تردید باقی ماندیم، و بر فرضی که اصلی در کار باشد، آیا این اصل، موافق قول به ملازمه است یا موافق با قول به عدم ملازمه است؟

به عبارت دیگر: بحث، امروز روی فرض شك است؛ یعنی: اگر برای ما روشن نشد که آیا ملازمه حقیقت دارد یا حقیقت ندارد، آیا حق با مثبتین است یا حق با منکرین است؟ و آیا اصلی در کار هست که ما به آن رجوع کنیم یا نه؟

آخوند می فرماید: اگر در همان محل نزاع در باب مقدمه واجب بخواهید رجوع به يك اصلی بکنید در آن جا اصلی در کار نیست.

نزاع در باب مقدمه در وجوب و عدم وجوب مقدمه نیست؛ زیرا وجوب یا عدم وجوب مقدمه، يك بحث اصولی نیست؛ بلکه يك بحث فقهی است، مثل این که بحث می کنیم که آیا نماز جمعه واجب است یا نه؟ از این رو آخوند در اول بحث فرمودند: نزاع در وجوب مقدمه و عدم وجوب مقدمه نیست، بلکه نزاع در این مطلب است که آیا بین وجوب مقدمه و وجوب ذی المقدمه ملازمه عقلیه هست یا نه؟ پس اثبات و نفی روی ملازمه عقلیه دور می زند که آیا عقل حکم به ملازمه می کند یا نمی کند؟ پس محل نزاع و آنچه که حقیقتاً در اصول می تواند مورد بحث باشد، همان ملازمه و عدم ملازمه است.

اکنون در همین محل بحث اگر شك کردیم که ملازمه در کار است یا نه؟ و شك کردیم که حق با مثبتین ملازمه است یا با منکرین؟ آیا این جا يك اصلی داریم که به آن مراجعه کنیم؟ و می توانیم اصل و يك استصحاب عدم ملازمه را جاری بکنیم؟

آخوند می فرماید: خیر، برای این که استصحاب احتیاج به حالت سابقه دارد و ملازمه و عدم ملازمه - هر کدامشان که واقعیت داشته باشد - يك امر ازلی است و این طور نیست که يك حالت سابقه عدمی یا وجودی داشته باشد. اگر ملازمه، حقیقت دارد از ازل حقیقت دارد؛ و اگر عدم ملازمه، حقیقت دارد باز هم از ازل حقیقت دارد، زیرا ملازمه، حکم عقل است و به شرع مربوط نیست تا بتوان گفت قبل از آن که دین اسلام بیاید و قبل از آن که شریعت مطهره تأسیس بشود، لابد این حکم ملازمه نبوده است و حالت سابقه عدمیه داشته است.

ملازمه و عدم ملازمه مربوط به عقل است و احکام عقلیه این طور نیست که احکام حادثه باشد، مثلاً اگر کسی شك کرد در این که آیا ظلم، قبیح است یا نه؟ نمی تواند استصحاب عدم قبح ظلم را جاری بکند؛ زیرا این استصحاب، حالت سابقه ندارد، زیرا

ظلم به حکم عقل از ازل امری قبیح بوده است.

منتهی فرقی که میان مسئله ظلم و مسئله ملازمه در مانحن‌فیه است این است که می‌دانیم ظلم از ازل قبیح بوده، ولی در مانحن‌فیه نمی‌دانیم که عقل چه می‌گوید و آیا عقل حکم به ملازمه از ازل تا ابد می‌کند یا حکم به عدم ملازمه از ازل تا ابد دارد؟ یعنی: نمی‌دانیم مُدْرَكِ عقلی چیست و آن‌چه را که عقل ادراک کرده است برای ما روشن نیست، بنابراین نمی‌توان در این‌جا استصحاب عدم ملازمه را جاری کرد؛ زیرا حالت سابقه‌ای در کار نبوده تا کسی بتواند تمسک به استصحاب بکند. خلاصه: در محلّ نزاع - ملازمه - نمی‌توانیم تأسیس اصل بکنیم و اصل جاری نمی‌شود و هیچ‌یک از دو طرف ملازمه و عدم ملازمه را اصل نمی‌تواند اثبات بکند.

بعد از آن‌که دست ما از اصل در محلّ نزاع کوتاه شد، آن وقت می‌آییم سراغ این مطلب که، دست ما از اصل نسبت به ملازمه کوتاه است ولی نسبت به خودِ وجوب مقدّمه که اثر ملازمه است آیا می‌توانیم استصحابی جاری کنیم یا نه؟ آیا می‌توان این حرف را زد که بگوییم: وضوء قبل از آن‌که برای نماز واجب بشود، بلاشکال وضوء واجب نبود؛ زیرا ذی‌المقدمه، واجب نبود تا این‌که بفهمیم مقدّمه‌اش، واجب بوده است یا نه. پس از قبل از تشریح وجوب ذی‌المقدمه، بلاشکال مقدّمه، وجوبی نداشت؛ حالا که ذی‌المقدمه، واجب شد و آیه شریفه «أَقِمُوا الصَّلَاةَ» آمد، شک می‌کنیم که آیا وضوء و سایر مقدّمات وجوب شرعی دارد یا نه؟ این‌جا چه مانعی دارد که استصحاب عدم وجوب شرعی وضوء جاری بشود؟ زیرا قبل از وجوب ذی‌المقدمه، وضوء واجب نبود، الآن که ذی‌المقدمه واجب شد؛ شک داریم که آیا وضوء هم واجب است یا نه؟ استصحاب عدم وجوب وضوء را جاری بکنیم. آیا این استصحاب صحیح است یا نه؟

آخوند می‌فرماید: این استصحاب، مانعی ندارد. نتیجه این استصحاب، عدم وجوب وضوء است بعد از وجوب ذی‌المقدمه (نماز).

توهّم: همان‌طور که استصحاب عدم ملازمه جریان پیدا نمی‌کند، استصحاب عدم وجوب مقدّمه، را هم نمی‌تواند جاری شود، زیرا در باب استصحاب یک قاعده کلی بیان شده است و آن ضابطه کلی این است که استصحاب در مواردی جاری می‌شود که یا خود مستصحب، مجعول شرعی باشد و شارع آن را جعل کرده باشد - مثل استصحاب وجوب نماز جمعه - و یا اگر مستصحب ما خودش مجعول شرعی نیست باید اثر و حکمی داشته باشد که آن حکم، مجعول شرعی باشد و ارتباط به شارع داشته باشد؛ مثل این‌که اگر استصحاب خمریت را جاری کردید، مستصحب - خمریت - مجعول شرعی نیست ولی یک اثری به نام حرمت دارد که آن شارع جعل کرده است. پس این قاعده کلی است که مستصحب یا باید خودش مجعول شرعی باشد و یا این‌که موضوع برای یک اثر مجعول شرعی باشد.

متوهم می‌گوید: عدم وجوب مقدمه، و همین‌طور وجوب مقدمه نه مجعول شرعی؛ است و نه موضوع برای یک اثر شرعی. زیرا وجوب مقدمه مثل لازم ماهیت است، همان‌طوری که زوجیت را برای اریعة کسی جعل نکرده است، بلکه لازمه ماهیت اریعه عبارت از زوجیت است و در هر ظرفی که تحقق پیدا بکند فرقی نمی‌کند؛ مسئله وجوب مقدمه هم همین‌طور است، یعنی: اگر ملازمه درست باشد وجوب مقدمه، لازم ماهیت وجوب ذی‌المقدمه است و از لوازم لاینفک اصل ماهیت است و لذا وجوب وضوء را شارع جعل نمی‌کند. اگر شارع گفت: اَقِمُوا الصَّلَاةَ و از خارج فهمیدیم که وضوء، مقدمه نماز است، این وجوب وضوء لازمه ماهیت وجوب صلاة است و به شارع ارتباطی ندارد و به جعل شرعی ارتباط پیدا نمی‌کند. پس خیال نکنید تا کلمه «وجوب» در کار آمد می‌توان گفت: مجعول شرعی است بلکه در عین حالی که مقدمه، واجب است ولی به شارع ارتباطی ندارد و لازمه ماهیت وجوب ذی‌المقدمه است. پس وجوب مقدمه خودش مجعول شرعی نیست.

علاوه بر این وجوب مقدمه، یک اثر مجعول شرعی هم ندارد؛ و مثلاً وجوب وضوء چه اثر شرعی مجعولی می‌تواند داشته باشد؟

بله ممکن است يك وقت يك کسی نذر بکند که اگر وضوء واجب شد، ده تومان به يك فقير صدقه بدهد و يك چنین اثری بر وجوب وضوء بار بشود؛ ولی این اثری نیست که کسی انتظار داشته باشد.

به این ترتیب متوهم می‌گوید: استصحاب عدم وجوب مقدمه را هم - مثل استصحاب عدم ملازمه - نمی‌توانید جاری کنید؛ زیرا درست است که حالت سابقه دارد، ولی چون که ضابطه کلی استصحاب در آن وجود ندارد شما حقّ اجرای این استصحاب را هم ندارید.

مرحوم آخوند در جواب این توهم می‌گوید: ما آن ضابطه کلی در باب استصحاب را از شما می‌پذیریم، ولی يك توضیحی درباره آن ضابطه باید داده شود و آن توضیح این است که:

شما می‌گویید: مستصحب یا باید خودش مجعول شرعی باشد و یا باید موضوع برای اثر مجعول شرعی باشد. ولی توضیحی در باره کلمه «مجعول» می‌دهیم که:

«مجعول» يك وقت مجعول به جعل بسیط است و يك وقت مجعول به جعل ترکیبی و تألیفی است.

مجعول به جعل بسیط همان مفاد «کان تامّه» است که احتیاج به خبر ندارد و به همان اسم اکتفاء می‌شود، می‌گویید: کان زیدُ أي: تَحَقَّقَ زیدُ: زید ثبوت دارد.

جعل ترکیبی مفاد «کان ناقصه» است که «کان ناقصه» برای ایجاد ائتلاف بین اسم و خبر آمده است، مثلاً در «کان زیدُ قائماً» اتصاف زید را به قیام برای شما بیان می‌کند.

در اجسام، هر دو جعل خیلی روشن است: يك وقت جعل متعلّق می‌شود به اصل وجود جسم، که این مفاد کان تامّه است، یعنی: جسم تحقق پیدا می‌کند. و يك وقت جعل به اتصاف بین جسم و بیاض ارتباط پیدا می‌کند به اتصاف بین جسم و بیاض که ایجاد ارتباط بین دو طرف جسم موجود و بیاض می‌کند، این را تعبیر به جعل تألیفی و ترکیبی می‌کنند.

پس يك تقسیم برای جعل: جعل ترکیبی و جعل بسیط است

تقسیم دیگر برای جعل این است که: «مجعول» گاهی مجعول بالذات است که خود شارع مستقیماً وجوب را برای نماز و حرمت را برای شرب خمر جعل می‌کند که این حرمت و وجوب برای این دو موضوع، مجعول بالذات است.

ولی گاهی اوقات این‌طوری است که يك چیزهایی ارتباط و جاعل دارد، بدون این‌که جاعل مستقیماً آنها را جعل کرده باشد که از اینها به «مجعول بالتبع» تعبیر می‌کنیم. مجعول بالتبع یعنی: جاعل و شارع مستقیماً آن را جعل نکرده است، ولی يك چیزی را جعل کرده است که لازمه جعل آن مجعول ذاتی این است که این هم بالتبع جعل شده باشد. بالتبع جعل شده باشد.

پس دو جور مجعول داریم: مجعول بالذات و مجعول بالتبع.

آخوند - بعد از این تقسیمات برای مجعول - درباره این ضابطه کلی در باب استصحاب، می‌فرماید: همه اینها کفایت می‌کند یعنی: مستصحب اگر مجعول به جعل بسیط یا مجعول به جعل مرکب یا مجعول به جعل ذاتی یا مجعول به جعل تبعی باشد مانعی ندارد. پس این ضابطه تمام موارد جعل را شامل می‌شود؛ و چون تمام موارد جعل را شامل می‌شود و لذا در باب وجوب مقدمه

می‌توان گفت: خود وجوب مقدمه، مجعول شرعی است، ولی نه مجعول ذاتی و استقلالی؛ بلکه مجعول تبعی، یعنی: شارع که وجوب را برای نماز جعل کرد، به تبع آن يك وجوب هم برای وضوء و سایر مقدمات جعل می‌شود.

بنابراین می‌توان گفت: وجوب وضوء، مجعول شرعی به جعل تبعی است. و چون که وجوب وضوء، مجعولیت تبعیه دارد پس استصحاب عدم در آن جاری می‌کنیم و می‌گوییم: قبل از آن که شارع نماز را واجب کند، وضوء که وجوب نداشت؛ و حالا که نماز را واجب کرده است، شك می‌کنیم که وضوء وجوب دارد یا ندارد، استصحاب عدم وجوب وضوء جاری می‌شود. بنا بر همان ضابطه کلی استصحاب که وجوب وضوء خودش مجعول شرعی است، منتهی مجعول تبعی و همین هم در باب جریان استصحاب کفایت می‌کند. پس چه مانعی دارد که استصحاب عدم وجوب وضوء در مرحله ظاهر جاری بشود؟

مرحوم آخوند درصدد است که نتیجه‌ای از جریان استصحاب عدم وجوب وضوء - مقدمه بگیرد و آن این که آیا نتیجه این استصحاب عدم وجوب وضوء - که نتیجه‌اش این شد که نماز واجب است و وضوء واجب نیست - نفی قول به ملازمه است، یا کاری به قول به ملازمه ندارد؟ آیا استصحاب عدم وجوب وضوء (با این که نماز الآن واجب است) ملازمه را نفی می‌کند و منافات با ادعای قائل به ملازمه دارد یا منافات ندارد؟

آخوند می‌فرماید: باید دید که قائل به ملازمه در چه مرتبه‌ای ادعای ملازمه دارد.

1 - اگر قائل به ملازمه بگوید که بین دو حکم واقعی ملازمه در کار است و ملازمه فقط در مرتبه حکم واقعی است، یعنی: بین حکم واقعی وجوب ذی‌المقدمه و حکم واقعی وجوب مقدمه، ملازمه تحقق دارد؛ در فرض مذکور استصحاب عدم وجوب وضوء نمی‌تواند نفی ملازمه کند؛ زیرا استصحاب، حکم ظاهری را ثابت می‌کند و فقط در مرحله ظاهر می‌گوید: الوضوء لیس بواجب، و استصحاب از اموری است که مفادش حکم ظاهری است و به واقع ارتباطی ندارد. پس چنانچه با استصحاب ثابت شد که با وجود وجوب نماز، ولی وضوء در مرحله ظاهر واجب نیست، این استصحاب نمی‌تواند قول به ملازمه را نفی کند؛ در حالی که قائل به ملازمه، ادعای ملازمه بین دو حکم واقعی دارد و استصحاب نمی‌تواند نفی واقع را کند، و استصحاب فقط نفی وجوب وضوء در مرحله ظاهر را دارد.

اگر قائل به ملازمه چنین ادعایی را داشته باشد، این استصحاب در عین این که جاری می‌شود اما منافاتی با قول به ملازمه نمی‌تواند داشته باشد.

2 - قائل به ملازمه دایره ملازمه را توسعه داده و می‌گوید هم بین دو حکم واقعی و هم بین دو حکم فعلی ملازمه در کار است؛ یعنی: نمی‌شود به حسب مقام فعلیت، نماز واجب باشد و وضوء واجب نباشد، بلکه هر کجا ذی‌المقدمه يك وجوب فعلی پیدا کرد مقدمه هم در مقام فعلیت همان حکم وجوب را باید داشته باشد. اگر قائل به ملازمه، چنین دایره ملازمه را توسعه بدهد؛ در این جا عبارت کفایه‌الاصول به دو صورت نقل شده است که تقریبا با هم مخالف هستند و نسخه‌ها متفاوت است و ما طبق هر دو نسخه، حکم مسئله را بیان می‌کنیم:

الف - اما طبق نسخه‌ای که دارد: نعم، لو كانت الدعوى هي الملازمة المطلقة حتى في المرتبة الفعلية «لصح» التمسك بذلك في اثبات بطلانها.

اگر دایره ملازمه این‌طور توسعه پیدا کرد که هم شامل دو حکم واقعی و هم دو حکم فعلی شد؛ می‌توان استصحاب را أخذ و با آن قول به ملازمه را نفی کرد؛ زیرا استصحاب بر نفی ملازمه - در مقام فعلیت - دلالت دارد، اما قائل به ملازمه می‌گوید: حتی در ظاهر و مقام فعلیت هم ملازمه هست؛ یعنی: نماز، واجب است، و استصحاب عدم وجوب وضوء می‌گوید: وضوء واجب نیست

و از نظر حکم فعلی، وضوء وجوب ندارد.

پس يك نسخه كفايه اين است كه می‌توان استصحاب را گرفته و قول به ملازمه را با این توسعه را از بین برد.

ب - اما نسخه دیگر کفایه که در آن چنین آمده است: نعم، لو كانت الدعوى هي الملازمة المطلقة حتى في المرتبة الفعلية «لما صحَّ التمسك بالأصل...»

اگر قائل به ملازمه دایره ملازمه را توسعه داد شما حق ندارید استصحاب را بگیرید و به جنگ قول به ملازمه بروید و با استصحاب نمی‌شود قول به ملازمه را نفی کرد و استصحاب نمی‌تواند ملازمه را نفی بکند.

این جاست که باید عبارت مذکور را توجیه کرد چطور استصحاب نمی‌تواند این ملازمه را نفی کند؟ و آن توجیه این است که:

اگر قائل به ملازمه دایره ملازمه را توسعه داد، معنایش این است که می‌گوید: من یقین دارم که ملازمه در تمام مراتب ثابت است، یعنی: هم بین دو حکم واقعی و هم بین دو حکم فعلی. و کسی که یقین دارد که ملازمه بین دو حکم فعلی ثابت است، اصلاً شك ندارد تا استصحاب بکند و استصحاب مربوط به فرد شك است. به عبارت دیگر: اگر قائل به ملازمه گفت: من یقین به ملازمه دارم و دایره ملازمه حتی ظاهر و مقام فعلیت را هم می‌گیرد، این شخص شك ندارد در این که آیا وضوء وجوب دارد یا ندارد تا استصحاب عدم وجوب وضوء جاری بشود.

پس باید این‌گونه توجیه کنیم که نمی‌توان با استصحاب به جنگ قول به ملازمه رفت؛ زیرا استصحاب مربوط به فرد شك است، و این قائل به ملازمه قاطع به ثبوت ملازمه است حتی در مقام ظاهر و فعلیت، و کسی که قاطع به ثبوت ملازمه است نمی‌شود حکم شك را بر او جاری کرد و استصحاب را به رخ او کشاند.

بنابراین هر کدام از دو تعبیر و دو نسخه که باشد به يك وجهی قابل توجیه است و می‌توان آن را درست کرد؛ ولی توجیه دوم قدری با زحمت باید درست شود، و توجیه اول بهتر است که اگر قائل به ملازمه دایره ملازمه را توسعه داد، ما که شك هستیم می‌توانیم به استصحاب تمسك کنیم و ملازمه دو حکم فعلی را با استصحاب نفی کرده و با استصحاب به جنگ قائل به ملازمه برویم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ